

چشم انداز حل و فصل اختلافات آمریکا و چین از منظر حقوق بین الملل

رحمت حاجی مینه¹

زینب زارعی²

چکیده

اختلافات فزاینده بین ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین، به عنوان دو قدرت برتر جهانی، ابعاد گسترده‌ای یافته و عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی، و ایدئولوژیک را در بر گرفته است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل، با ارائه چارچوب‌ها و سازوکارهای قانونی، می‌تواند نقش مهمی در مدیریت و کاهش تنش‌ها ایفا کند. تمرکز بر روی مفاهیمی چون حاکمیت، عدم مداخله، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، و تعهد به معاهدات بین‌المللی، می‌تواند راهکارهایی را برای کاهش تنش‌ها و ایجاد زمینه همکاری ارائه دهد. در عین حال، بررسی نقش سازمان‌های بین‌المللی، دیپلماسی چندجانبه، و ظرفیت‌های داوری و رسیدگی قضایی بین‌المللی، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از این ابزارها برای مدیریت اختلافات و دستیابی به توافقات پایدار استفاده کرد. با وجود چالش‌های موجود، حقوق بین‌الملل همچنان ابزاری حیاتی برای تنظیم روابط بین‌الملل و جلوگیری از تشدید منازعات است. تقویت پایبندی به اصول حقوقی، توسعه سازوکارهای حل اختلاف، و ترویج گفت‌وگو و همکاری، می‌تواند به کاهش تنش‌ها و ایجاد زمینه‌ای برای همزیستی مسالمت‌آمیز بین آمریکا و چین کمک کند.

واژگان کلیدی: روابط بین‌الملل، چین، آمریکا، اختلافات، حقوق بین‌الملل

مقدمه

در منظومه‌ی پیچیده‌ی روابط بین‌الملل، مناسبات میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین به عنوان دو قدرت بزرگ اقتصادی، نظامی و سیاسی، از اهمیتی بی‌بدیل برخوردار است. این رابطه، که در برگیرنده‌ی ابعاد گوناگون همکاری و رقابت است، در سال‌های اخیر به دلیل بروز و تشدید اختلافات در زمینه‌های مختلف، با چالش‌های جدی روبرو شده است. از مسائل تجاری و فناوری گرفته تا مناقشات دریایی و حقوق بشری، طیف وسیعی از موضوعات مورد اختلاف، روابط دوجانبه را تحت الشعاع قرار داده و بر ثبات و امنیت بین‌المللی نیز اثرگذار بوده است. مدیریت این اختلافات و یافتن راهکارهایی برای حل مسالمت‌آمیز آن‌ها، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

در بررسی اختلافات آمریکا و چین از منظر حقوق بین‌الملل، لازم است به چند نکته‌ی اساسی توجه داشت. نخست، این اختلافات اغلب ریشه در منافع ملی متضاد دو کشور دارند. ایالات متحده، به عنوان قدرت هژمون جهانی، به دنبال حفظ جایگاه خود و جلوگیری از ظهور یک رقیب قدرتمند است. در مقابل، چین به دنبال افزایش نفوذ خود در نظام بین‌الملل و تبدیل شدن به یک قدرت جهانی است. این تضاد منافع، می‌تواند مانع از دستیابی به توافقات مورد قبول طرفین شود. دوم، تفسیرهای متفاوت از قواعد حقوقی، یکی دیگر از چالش‌های پیش روی حل و فصل اختلافات آمریکا و چین است. هر دو کشور، قواعد حقوق بین‌الملل را بر اساس منافع و اولویت‌های خود تفسیر می‌کنند. این امر، می‌تواند منجر به اختلافات

¹ گروه حقوق، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Rahmat.Hajimineh@iau.ac.ir

² دانش آموخته دکتری روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

z.zarei2125@iau.ac.ir

جدی در مورد نحوه اعمال این قواعد در موارد خاص شود. در نهایت، برای حل و فصل اختلافات آمریکا و چین از منظر حقوق بین‌الملل، لازم است به یک رویکرد جامع و واقع‌بینانه اتخاذ کرد. در این خصوص، لازم است به نقش سازمان‌های بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد و سازمان تجارت جهانی، توجه ویژه‌ای داشت. با این حال، مهم‌تر از همه، اراده سیاسی طرفین برای حل و فصل اختلافات و تعهد آن‌ها به رعایت حقوق بین‌الملل است. بدون این اراده و تعهد، تلاش‌ها برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات آمریکا و چین محکوم به شکست خواهد بود.

مقاله حاضر درصدد آن است تا ضمن نگاهی جامع به تبیین چشم انداز حل و فصل اختلافات آمریکا و چین از منظر حقوق بین‌الملل و به طور خاص، اصل همکاری‌های بین‌المللی و استمداد از نظریه مکتب انگلیسی بپردازد. در این راستا این پرسش مطرح است که: چشم انداز حل و فصل اختلافات آمریکا و چین از منظر حقوق بین‌الملل چگونه قابل توضیح است؟ و در پاسخ با استمداد از نظریه مکتب انگلیسی و اصل حقوقی همکاری‌های بین‌المللی و به روش توصیفی-تحلیلی، این فرضیه به آزمون گذاشته می‌شود: حل و فصل اختلافات آمریکا و چین مطابق اصول حقوق بین‌الملل باعث توسعه اقتصادی بین‌المللی و ثبات رفاه، ارتقاء استانداردهای حقوق بشر و حکمرانی مطلوب خواهد شد.

روش شناسی پژوهش

داده‌های اصلی تحقیق از اسناد و منابع حقوق بین‌الملل شامل قطعنامه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد، مقررات و معاهدات بین‌المللی، و همچنین اعلامیه‌ها و توافقات دوجانبه میان آمریکا و چین گردآوری می‌شود. برای تحلیل روابط و اختلافات، ابتدا به بررسی و تفسیر محتوای قطعنامه‌های مرتبط با اصول حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و روش‌های حقوقی اشاره شده در اسناد سازمان ملل (مانند منشور سازمان ملل، قطعنامه 2625 و 3314) پرداخته می‌شود. سپس، نمونه‌هایی از اعلامیه‌ها، بیانیه‌های مشترک و توافق‌نامه‌های دوجانبه میان چین و آمریکا به عنوان مصادیق تلاش‌های دوجانبه برای مدیریت و حل اختلافات، مورد بررسی تطبیقی قرار خواهد گرفت. در نهایت، با استفاده از تحلیل محتوای کیفی، چالش‌ها، ظرفیت‌ها و مسیرهای پیش‌رو جهت استفاده مؤثر از سازوکارهای حقوق بین‌الملل در حل و فصل اختلافات میان این دو قدرت بزرگ، ارزیابی و ارائه خواهد شد.

چارچوب نظری

نظریه مکتب انگلیسی در روابط بین‌الملل، به عنوان یک رویکرد متمایز، بر اهمیت جامعه بین‌المللی و هنجارهای مشترک در شکل‌دهی رفتار دولت‌ها تأکید دارد. این مکتب، که بین رئالیسم و لیبرالیسم قرار می‌گیرد، معتقد است که دولت‌ها در یک "جامعه بین‌المللی" با یکدیگر تعامل دارند که توسط مجموعه‌ای از قواعد، هنجارها و نهادهای مشترک تعریف می‌شود. این جامعه، اگرچه فاقد یک اقتدار مرکزی است، اما بر اساس منافع و ارزش‌های مشترک شکل گرفته و به حفظ نظم و صلح بین‌المللی کمک می‌کند (Bull, 1977: 71).

یکی از مفاهیم کلیدی در نظریه مکتب انگلیسی، مفهوم "نظم بین‌المللی" است. نظم بین‌المللی به مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری نسبتاً پایدار اشاره دارد که به حفظ اهداف اساسی جامعه بین‌المللی کمک می‌کنند. این اهداف شامل حفظ صلح، حفظ استقلال دولت‌ها، احترام به تعهدات بین‌المللی و حمایت از حقوق اساسی بشر است. نظم بین‌المللی نه تنها از طریق قواعد و نهادهای رسمی، بلکه از طریق هنجارها و رویه‌های غیررسمی نیز حفظ می‌شود (Watson, 1992: 163). مکتب انگلیسی بر این باور است که دولت‌ها نه تنها بازیگران منطقی و خودخواه هستند، بلکه تحت تأثیر هنجارها و ارزش‌های جامعه بین‌المللی نیز قرار دارند. این هنجارها و ارزش‌ها، می‌توانند رفتار دولت‌ها را محدود کرده و آن‌ها را به سمت همکاری و اجتناب از خشونت سوق دهند. (Jackson, 2000: 94).

با این حال، مکتب انگلیسی اذعان دارد که جامعه بین‌المللی همواره با چالش‌هایی روبرو است. دولت‌ها ممکن است به دلیل منافع ملی خود، هنجارها و ارزش‌های جامعه بین‌المللی را نقض کنند. همچنین، ظهور قدرت‌های جدید و تغییر در موازنه قدرت، می‌تواند نظم بین‌المللی را به چالش بکشد. به همین دلیل، حفظ و تقویت جامعه بین‌المللی و هنجارهای آن، همواره یک وظیفه مهم برای دولت‌ها و بازیگران بین‌المللی است (Dunne, 2013: 137).

نظریه مکتب انگلیسی، با ارائه یک دیدگاه میانه‌رو و واقع‌بینانه از روابط بین‌الملل، می‌تواند به درک بهتری از پیچیدگی‌های این روابط کمک کند. این مکتب، نه مانند رئالیسم، صرفاً بر قدرت و منافع ملی تأکید می‌کند، و نه مانند لیبرالیسم، به خوش‌بینی بیش از حد در مورد همکاری بین‌المللی می‌پردازد. بلکه، با تأکید بر اهمیت جامعه بین‌المللی و هنجارهای مشترک، نشان می‌دهد که چگونه دولت‌ها می‌توانند در عین حفظ منافع خود، به حفظ نظم و صلح بین‌المللی نیز کمک کنند (Buzan, 2004: 198).

علاوه بر این، نظریه مکتب انگلیسی می‌تواند به سیاست‌گذاران کمک کند تا درک بهتری از چالش‌های پیش روی نظم بین‌المللی داشته باشند. با توجه به ظهور قدرت‌های جدید و افزایش رقابت‌های ژئوپلیتیکی، حفظ و تقویت جامعه بین‌المللی و هنجارهای آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. (Linklater, 2007: 251). در نهایت، نظریه مکتب انگلیسی به ما یادآوری می‌کند که روابط بین‌الملل صرفاً یک بازی قدرت نیست، بلکه یک تلاش جمعی برای ایجاد یک جهان بهتر و امن‌تر برای همه است (Hurrell, 2007: 76).

از نگاه مکتب انگلیسی قدرت و حقوق دو جزء مهم روابط بین‌الملل هستند. دولت‌ها در صحنه بین‌الملل صرفاً گرفتار بازی قدرت نیستند بلکه از یک سری حقوق و تکالیف برخوردارند سیاست بین‌الملل هم یک بازی کاملاً مبتنی بر همکاری با حاصل جمع غیر صفر است؛ حقوق بین‌الملل هم نظامی مبتنی بر همکاری است و تراضی دولتهانقش مهمی در این امر ایفا می‌کند دنیایی که در آن هم حقوق و هنجارهای بین‌المللی واجد اهمیت است و هم این که قدرت و سیاست در آن جایگاه ویژه‌ای دارند. آنها برای قاعده مند ساختن روابط میان کنشگران به توصیف صرف نظام بین‌المللی اکتفا نکرده اند بلکه به ارائه دستورالعمل‌های اخلاقی و هنجاری (تجویزی) نیز مبادرت ورزیده اند. در این حوزه مطالعاتی دو رویکرد سیاسی و حقوقی با هم ترکیب شده اند تا بتواند تحلیل مناسبی از سیاست بین‌الملل ارائه نماید.

بررسی مناسبات سیاسی و اقتصادی آمریکا و چین:

در دوره سالهای ۱۹۸۹-۱۹۷۲ اولین ارتباطات رسمی بین دو کشور به وجود می‌آید. سفر ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا در ۲۱ فوریه سال ۱۹۷۲ ملاقات با مائو و چوئن لای تحول بزرگی در روابط خارجی این دو کشور به وجود آورد. به اعتقاد کسینجر، ریچارد نیکسون و مائو تسه تونگ در سال ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ تماس‌های دیپلماتیک را نه به دلیل سازگاری بیشتر ایدئولوژیهای آمریکا و چین با یکدیگر بلکه به علت ضرورت‌های ژئوپولتیکی، از سر گرفتند (کسینجر، ۱۳۹۷: ۲۰). سفر کسینجر به چین در ۱۹۷۳ و اعلام آمادگی برای تجدید روابط دو کشور، سفر وزیر امور خارجه ی آمریکا به چین در سال ۱۹۷۷، بیانیه ی مشترک دو کشور مبنی بر برقراری روابط سیاسی از اول ژانویه ۱۹۷۷، سفر دنگ شیائوپینگ، معاون نخست وزیر چین، در ۲۹ ژانویه ۱۹۷۹ به آمریکا، ملاقات سال ۱۹۸۴ ریگان با دنگ شیائوپینگ در پکن و در نهایت دیدار بوش از پکن در سال ۱۹۸۹ در طول این دوره به منظور ارتقای روابط بین دو کشور صورت گرفت. (طاهری، ۱۳۹۷: ۱۸۰-۱۲۱).

این ارتقای روابط و همکاری نیز مصداق این مهم است که اگر هر دو منحرف شوند، هیچ کس نمی‌برد اما هر دو خسارتی نیز متحمل نخواهند شد. اقامتی سالهای ۱۹۸۹-۲۰۰۱ دوره بسط مناسبات اقتصادی و تجاری آمریکا و چین بود.

در این دوره دولت کلینتون، روابط اقتصادی را با چین از طریق حمایت از عضویت در سازمان تجارت جهانی و برقراری روابط تجاری عادی با این کشور مستحکم ساخت (کسینجر، ۱۳۹۷: ۲۳۰-۲۳۱).

در این دوره بخش عمده ای از افکار عمومی آمریکا و کنگره بر رابطه ی بین روابط تجاری و حقوق بشر تأکید کرده اند. بر این مبنا روابط تجاری بهتر منوط به بهبود شرایط حقوق بشر است و در صورت وخامت شرایط حقوق بشر، به عنوان مجازات، روابط تجاری گسترش نمی یابد. با حال کلینتون تأکید داشت که با افزایش ارتباطات در تمامی زمینه ها ویژه در زمینه ی بازرگانی می تواند نظریات آمریکا را درباره ی مسئله ی حقوق بشر و سیاست های داخلی به چین بقبولاند. در این دوره تنش هایی هم بین آمریکا و چین در مورد مسئله تایوان به وجود آمد. (سازمند، ۱۳۹۰: ۱۸۱).

در سالهای ۲۰۰۱-۲۰۱۰ روابط آمریکا و چین تحت تأثیر حوادث ۱۱ سپتامبر رقم می خورد و نیازهای استراتژیک مقابله با تروریسم ایجاب نمود که بین قدرت های بزرگ همکاری و هماهنگی پدید آید. بر این اساس، مناسبات آمریکا و چین رو به توسعه نهاد و با ملاقات های مکرر بین رؤسای جمهور دو کشور، به روابط همکاری سازنده انجامید. راه های توسعه و همکاری ها در زمینه های مقابله با تروریسم، گسترش مبادات بازرگانی، امنیت منطقه ای و مسائل چندجانبه مورد گفتگو قرار می گرفت. (سازمند، ۱۳۹۰: ۱۸۱).

به طور کلی، روابط سیاسی میان ایالات متحده و چین طی دهه های اخیر، تحت تأثیر رقابت های ژئوپلیتیکی، منافع ملی و چالش های امنیتی بوده است. از یک سو، آمریکا به عنوان یک قدرت جهانی، تلاش می کند نفوذ خود را در منطقه آسیا-اقیانوسیه حفظ کند؛ از سوی دیگر، چین با اجرای سیاست های توسعه طلبانه و افزایش قدرت نظامی و اقتصادی خود، به عنوان یک قدرت نوظهور، تلاش دارد تا نظم جهانی موجود را به چالش بکشد. (Kissinger, 2011: 120).

در طی سالهای ۲۰۱۰-۲۰۲۵ سیاست آمریکا در قبال چین به رقابت استراتژیک سوق داده شد. ایالات متحده در سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۰ آسیا محوری را به عنوان اولویت خود مشخص کرده بود. آمریکایی ها در دکترین جدید خود مهار چین را مدنظر قرار داده اند تا از تبدیل شدن آن به یک هژمون منطقه ای جلوگیری کنند. سیاست های چین در قبال مسائل منطقه ای و جهانی تفاوت عمده ای با سیاست های مورد پذیرش آمریکا در دوران ترامپ پیدا می کند که نمونه های آن را می توان در مورد پرونده ی هسته ای ایران و بحران سوریه مشاهده کرد. (حسن خانی و مسرور، ۱۳۹۶: ۱۶۹).

در سال های اخیر، رقابت بین آمریکا و چین در زمینه های فناوری و نوآوری، به شدت افزایش یافته است. آمریکا نگران است که چین در زمینه هایی مانند هوش مصنوعی، فناوری های G5 و نیمه رساناها، به یک قدرت پیشرو تبدیل شود و برتری فناوری آمریکا را به چالش بکشد. به همین دلیل، دولت آمریکا تلاش هایی را برای محدود کردن دسترسی چین به فناوری های پیشرفته و حمایت از صنایع داخلی خود آغاز کرده است. این رقابت فناوری، می تواند به یک جنگ سرد جدید بین دو کشور منجر شود و تأثیرات گسترده ای بر اقتصاد جهانی داشته باشد.

در مجموع، مناسبات سیاسی و اقتصادی بین آمریکا و چین، ترکیبی از همکاری و رقابت است. هر دو کشور منافع مشترکی در حفظ ثبات اقتصاد جهانی و حل مسائل جهانی مانند تغییرات آب و هوایی دارند. با این حال، اختلافات سیاسی و امنیتی، و همچنین رقابت های اقتصادی و فناوری، چالش هایی را در روابط دوجانبه ایجاد کرده اند. مدیریت این چالش ها و یافتن راهکارهایی برای کاهش تنش ها و افزایش همکاری ها، از اهمیت بسزایی برای حفظ صلح و ثبات جهانی برخوردار است.

زمینه های اصلی رقابت چین و آمریکا :

آمریکا و چین سالیان درازی است که با یکدیگر بر سر مسائل اقتصادی، فناوری، تایوان و سایر موارد اختلافات عمیقی دارند و برای نفوذ بیشتر در خارج از مرزهای خود در رقابت هستند. آن‌ها دو رقیب اصلی یکدیگر در حوزه فناوری برای ارتقاء سطح تسلیحات نظامی خود در زمین، فضا و سایبری هستند. با این وجود این دو بزرگترین شرکای تجاری هستند، اما جنگ سرد این شراکت را پیچیده کرده است.

۱- حضور آمریکا در اطراف اقیانوس آرام:

آمریکا پس از جنگ جهانی دوم (به زعم خود) از نیروی دریایی و هوایی اش برای برقراری نظم در سراسر منطقه اقیانوس آرام استفاده کرده است اما چین با این وضعیت مخالف است و نمی‌تواند آن را تحمل کند. از همین رو چین حضور نظامی خود را در همان منطقه تقویت کرده است.

اطلاعات و فناوری ارتباطات نقش مهمی در کاهش استخراج یا تضعیف ارزش‌های لیبرال دموکراتیک، داشته است، موقعیت برتر شرکت‌های چینی و وضعیت زیرساخت و اطلاعات چین و فناوری و نظارت در کشورهای منطقه هند و اقیانوس آرام، باعث رقابت و حضور کشورهای اروپایی و آمریکا و افزایش رقابت بین آنان با چین خواهد شد. (Nouwens & Lons, 2021)

از طرف دیگر نیز دولت بایدن به دنبال ائتلاف با کشورهای استرالیا، هند، ژاپن و سایر کشورها برای مقابله با آنچه تهدیدات چین در منطقه می‌خواند، است، اما چین این اقدامات را تحریک‌آمیز دانسته و هدف آن را تسلط آمریکا در منطقه می‌داند. بیشترین نقطه مخالفت چین و آمریکا بر سر منطقه تایوان است. جزیره‌ای خودگردان که چین آن را قلمرو خود می‌داند. چین با فرستادن جنگنده‌های خود به حریم هوایی تایوان این هشدار را می‌دهد که هرگز این جزیره را رها نخواهد کرد. روسای جمهور آمریکا از مدت‌ها قبل از مسئله تایوان حمایت (دخالت) کرده و رزمایش‌های مختلفی را در تنگه تایوان انجام داده‌اند. (<https://amp-dw-com>)

۲- قدرت تجاری:

جنگ تجاری که بین چین و آمریکا از زمان ریاست جمهوری ترامپ آغاز شد، از نظر فنی در حال متوقف شدن است. اما تیم اقتصادی بایدن همچنان به سیاست‌های اقتصادی چین از جمله حمایت گسترده پکن از فولاد، سلول‌های خورشیدی، تراشه‌های کامپیوتری و سایر صنایع داخلی که باعث اعمال تعرفه بر کالا‌های چینی در دوران ترامپ شد، معترض هستند. چرخه تعرفه‌ها و تعرفه‌های متقابل که در سال ۲۰۱۸ آغاز شد، نشان داد که اقتصاد دو کشور تا چه حد به هم مرتبط هستند و اگر هر یک از طرفین به فکر جدایی باشد، هر دو طرف آسیب خواهند دید. در راستای مقابله با تعرفه‌های اعمال شده از طرف ترامپ، رئیس‌جمهور چین وادار شد تا سیاست‌های جدیدی را در اقتصاد معرفی کرد که می‌تواند با تکیه بر «بازار داخلی جدید چین» وارد کند. شورای عالی سیاست‌گذاری چین، الگوی توسعه‌ای «جدید» معرفی کرد که می‌تواند با تکیه بر بازار داخلی، اقتصاد را به رشد برساند و صادرات در اولویت دوم قرار دارد. پکن این الگو را «استراتژی گردش دوگانه» نامید. (<https://www.yjc.news>).

۳- برتری فناوری:

تاکنون شرکت‌های بزرگی در زمینه فناوری از جمله مایکروسافت، چین را ترک کرده و اجرای سرویس خود در این کشور را متوقف کرده‌اند. اما هنوز شرکت‌های فناوری بزرگ دیگری از جمله اپل، تسلا، کوالکام و اینتل در چین تجارت بزرگی دارند و این موضوع باعث نگرانی بین دو طرف است. این یک چرخه معیوب است. فلج کردن هواوی، غول ارتباطات از راه دور چین توسط دولت ترامپ نیز چالشی بود که پکن با آن روبرو شد: رئیس‌جمهور چین در کنفرانسی در ماه مه گفت: «فناوری به میدان اصلی نبرد در بازی استراتژیک جهانی تبدیل شده است» او در سال‌های اخیر بارها گفته است که

چین باید به خوداتکایی دست یابد. از مهم‌ترین دلایل آمریکا در عدم تمایل به همکاری با چین، نگرانی در مورد انتقال فناوری است، با توجه به رفتار دولت فعلی چین نگرانی‌هایی در جهت نقض معاهدات در صورت داشتن قدرت مطرح می‌شود. استدلال این گروه بر پایی روابط قدرت و این واقعیت استوار است که داشتن قدرت برتر به معنای دارا بودن توان کنترل و اعمال قدرت است و با معاهده و پیمان یا اعتقاد به اخلاق و عدالت و غیره کنترل‌پذیر نیست (Shengli Jiang, Yun Zhao, 2021).

اگر نگرش مثبت دولت ترامپ در مرحله دوم ریاست جمهوری نتواند به رقابت چین و آمریکا خاتمه دهد و یا فقط بر بخش اقتصادی آن تکیه کند، بدون این که در بخش سیاسی، امنیتی، فناوری، و یا نظامی پیشرفتی داشته باشد، این رقابت بی‌تردید روزه‌روز بیشتر به سمت رقابت همراه با اصطکاک حرکت خواهد کرد.

۴- رهبری جهانی:

آمریکا و چین سالیان درازی است که با یکدیگر بر سر مسائل اقتصادی، فناوری، تایوان و سایر موارد اختلافات عمیقی دارند. این دو قدرت برای نفوذ بیشتر در خارج از مرزهای خود در رقابت هستند. آن‌ها دو رقیب اصلی یکدیگر در حوزه فناوری برای ارتقاء سطح تسلیحات نظامی خود در زمین، فضا و سایبری هستند. با این وجود این دو بزرگترین شرکای تجاری هستند، اما جنگ سرد این شراکت را پیچیده کرده است (<https://irna.ir/>).

رقابت بین ایالات متحده و چین، یک پدیده چند بعدی است که ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و فناوری را در بر می‌گیرد. در عرصه سیاسی، رقابت بر سر نفوذ در نظام بین‌الملل و ترویج مدل‌های حکومتی متفاوت، یکی از زمینه‌های اصلی رقابت است. چین به دنبال افزایش نقش خود در سازمان‌های بین‌المللی و ایجاد ترتیبات منطقه‌ای جدید است، در حالی که آمریکا تلاش می‌کند تا رهبری خود را در نظام بین‌الملل حفظ کند. اختلافات ایدئولوژیک در مورد حقوق بشر، دموکراسی و آزادی‌های اساسی نیز به این رقابت دامن می‌زند. به علاوه، موضوعاتی مانند تایوان و دریای چین جنوبی نیز به عنوان نقاط بالقوه تنش و درگیری بین دو کشور مطرح هستند.

در حوزه اقتصادی، رقابت بین آمریکا و چین بر سر رهبری در تجارت جهانی، فناوری‌های نوین و سرمایه‌گذاری‌های خارجی متمرکز است. آمریکا نگران است که چین با استفاده از سیاست‌های تجاری ناعادلانه، مانند یارانه‌های دولتی و سرقت مالکیت معنوی، به مزیت رقابتی دست یابد. به همین دلیل، دولت آمریکا تلاش‌هایی را برای محدود کردن دسترسی چین به بازارهای خود و تشویق شرکت‌های آمریکایی به بازگشت به داخل کشور آغاز کرده است. رقابت در زمینه فناوری‌های پیشرفته، مانند هوش مصنوعی، G5 و نیمه‌رساناها، نیز به شدت افزایش یافته است و هر دو کشور تلاش می‌کنند تا در این زمینه‌ها به برتری دست یابند.

از نظر نظامی، رقابت بین آمریکا و چین در منطقه آسیا-اقیانوسیه، به ویژه در دریای چین جنوبی، رو به افزایش است. چین در حال تقویت توان نظامی خود و گسترش نفوذ خود در منطقه است، در حالی که آمریکا به دنبال حفظ حضور نظامی خود و حمایت از متحدان خود در برابر تهدیدات احتمالی است. افزایش حضور نظامی چین در دریای چین جنوبی و ادعاهای ارضی این کشور، باعث نگرانی کشورهای منطقه و آمریکا شده است. رقابت در زمینه تسلیحات و فناوری‌های نظامی نیز به این تنش‌ها دامن می‌زند و خطر وقوع درگیری نظامی را افزایش می‌دهد.

چین و آمریکا؛ چالش‌ها:

امور داخلی چین خط قرمز پکن است و این کشور به هیچ قدرتی حتی آمریکا اجازه نخواهد داد با این مسائل بازی کند تا یوان، هنگ کنگ و سینکیانگ سه محور اصلی دخالت آمریکا در امور چین محسوب می شوند، اما منشا کرونا، جنگ تجاری و دریاهای شرقی و جنوبی از دیگر محورهای اصلی و عمده ترین اختلافات چین و آمریکا است.

۱- جنگ تجاری:

در قلب اقتصاد برآمده چین، مسأله برآمدگی تکنولوژیک چین قرار دارد. یعنی چین توانسته نه فقط از نظر موقعیت اقتصادی، درآمد و سایر شاخص های اقتصاد کلان را بالا ببرد، بلکه به صورت شگفت انگیزی توانسته در حوزه تکنولوژیک به پیشرفت هایی دست یابد. به گونه ای هژمونی تکنولوژیکی آمریکا با پیشرفت های تکنولوژیک معاصر چین به چالش کشیده شده است.

مسأله محوری تکنولوژی در اقتصاد سیاسی چین و به تبع در موقعیت راهبردی چین شاید کانونی ترین مسأله منازعه انگیز بین دو کشور باشدچین نه فقط به تکنولوژیهای پیشرفته دست پیدا کرده بلکه توانسته آن را به کالاهای تجاری عمده به خصوص در حوزه نوین تبدیل کند و در درون این تحول، زنجیره های متعددی از وابستگی متقابل با کشورهای مختلف من جمله با ایالات متحده ایجاد کرده است. ثروتمند شدن چین و مسأله فناوری چین امکان برآمدن چین در سایر ابعاد را فراهم کرده و با پروژه های گوناگون به طرز شگفت انگیزی به یک طراحی آرام و استراتژیک در سطح جهانی دست زده است. (Nouwens & Lons, 2022).

جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین که در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ آغاز شد، فراتر از یک اختلاف اقتصادی صرف بر سر کسری تراز تجاری است و ریشه در رقابتی عمیق تر برای کسب هژمونی فناورانه و اقتصادی در قرن بیست و یکم دارد. این منازعه با وضع تعرفه های سنگین بر کالاهای وارداتی از سوی واشنگتن کلید خورد و با اقدامات تلافی جویانه مشابه از سوی پکن پاسخ داده شد و به تدریج به حوزه های پیچیده تری گسترش یافت. آمریکا، چین را به سرقت مالکیت معنوی، انتقال اجباری فناوری و ارائه یارانه های غیرمنصفانه به شرکت های دولتی متهم می کند؛ اقداماتی که به باور سیاست گذاران آمریکایی، به طور سیستماتیک به ضرر صنایع و کارگران غربی تمام شده است. در کانون این درگیری، رقابت بر سر فناوری های پیشرفته مانند نسل پنجم اینترنت (5G)، هوش مصنوعی و نیمه رساناها قرار دارد که نمونه بارز آن تحریم شرکت هواوی بود. این جنگ صرفاً یک تلاش برای متوازن کردن تجارت نیست، بلکه یک راهبرد کلان برای کند کردن روند پیشرفت فناورانه چین و جلوگیری از تبدیل شدن این کشور به قدرت برتر اقتصادی و تکنولوژیک جهان و تلاش برای بازآرایی زنجیره های تأمین جهانی به دور از چین است.

2- منشا کرونا

تنها چند روز بعد از شناسایی نخستین بیمار مبتلا به کرونا در ووهان، آمریکا انگشت اتهام را به سمت چین گرفت و این کشور را به سهل انگاری در جلوگیری از جلوگیری از گسترش کرونا متهم کرد. چین هم در واکنش به این ادعاها اعلام کرد اگرچه نخستین بیمار مبتلا به کرونا در چین شناسایی شده است اما این دلیل نمی شود که چین منشا این ویروس باشد.

دونالد ترامپ، ویروس کرونا را ویروس چینی نامگذاری و مقامات چین را به ساخت و شیوع آن متهم میکرد درمقابل برخی مقامات رسمی چین، آمریکارا به ساخت سلاحی بیولوژیکی به نام ویروس کرونا متهم میکردند. به گفته ویلبور راس، وزیر بازرگانی آمریکا، درگیری چین با همه گیری ویروس کرونا می تواند بازگشت مشاغل در آمریکا را تسریع کند. اکنون که چین از حیث اقتصادی بسیار قوی شده است و آمریکا به دلیل نگرانی از پیشرفت اقتصادی از نفوذ و گسترش

قدرت چین تصمیم به کنترل و مهار آن به وسیله عدم همکاری در بحران کرونا گرفت. این دو کشور بجای اقدام جمعی، تا حد امکان به رقابت روی آورده و شیوع ویروس کرونا را از دریچه رقابت ژئوپلیتیکی و امنیتی نگاه می‌کنند و قصد و توان یکدیگر را زیر سؤال می‌برند. (deLisle, 2021).

مسئله منشأ ویروس کرونا به یکی از عمیق‌ترین و سمی‌ترین نقاط اختلاف و بی‌اعتمادی میان پکن و واشنگتن تبدیل شده است که ابعاد سیاسی و حیثیتی آن بر جنبه‌های علمی سایه افکنده است. ایالات متحده، به ویژه در ابتدا، به شدت بر نظریه نشت ویروس از آزمایشگاه ویروس‌شناسی ووهان تمرکز کرد و دولت چین را به پنهان‌کاری، عدم شفافیت و جلوگیری از تحقیقات مستقل بین‌المللی توسط سازمان بهداشت جهانی متهم نمود. از دیدگاه آمریکا، این عدم همکاری چین در مراحل اولیه، به شیوع جهانی ویروس و تبدیل آن به یک همه‌گیری فاجعه‌بار کمک کرده است. در مقابل، چین هرگونه اتهام مرتبط با نشت آزمایشگاهی را قاطعانه رد کرده و این رویکرد را یک کارزار سیاسی با هدف «انگ‌زنی» و مقصر جلوه دادن پکن برای انحراف افکار عمومی از ناکامی‌های مدیریتی غرب در مهار بیماری می‌داند. این مناقشه به یک جنگ اطلاعاتی تمام‌عیار تبدیل شد که در آن هر دو طرف یکدیگر را به انتشار اطلاعات نادرست متهم می‌کنند و این امر همکاری‌های ضروری در حوزه بهداشت جهانی را به شدت تضعیف کرده و شکاف بی‌اعتمادی میان دو قدرت را بیش از پیش عمیق ساخته است.

3- تایوان، هنگ کنگ و سین کیانگ

با وجود آنکه مسئله تایوان از دید مقامات چینی به ویژه وزارت امور خارجه این کشور به مثابه یک موضوع داخلی قلمداد می‌شود (La, 2006: 185)، اما گستره و بازتاب مباحث آن، پیچیدگیهای پیرامون این حوزه منازعه آنچنان عمیق شده است برانگیختن واکنشهای فرامنطقه‌ای، نوع برخورد و رویکرد چین در قبال آن برای بسیاری از کشورهای منطقه نیز دارای اهمیت است. اما گره خوردن آن به وجه بین‌المللی چین و تبدیل شدن این جریان به وجه غیرقابل مصالحه منافع ملی این کشور زمانی عینیت یافت که اولاً آمریکا به حمایت همه‌جانبه از این جزیره و حکومت حاکم بر آن پرداخته و ثانیاً چینیه‌ها در سالهای ۱۹۹۷ موفق به بازگرداندن هنگ کنگ و ماکائو به سرزمین اصلی شدند. تایوان مهم‌ترین عامل در ثبات و یا به هم‌ریختگی در پاسیفیک و دریای جنوبی چین است. (Ling & et al, 2010). در مورد سین کیانگ، گزارش‌های مربوط به نقض حقوق بشر علیه مسلمانان اویغور و ادعای برخوردهای شدید امنیتی توسط دولت چین، با واکنش تند ایالات متحده و حتی طرح موضوع «نسل‌کشی» از سوی برخی سیاستمداران آمریکایی همراه بوده است.

مجموعه مسائل مرتبط با تایوان، هنگ کنگ و سین کیانگ نمایانگر بنیادی‌ترین شکاف ایدئولوژیک میان ایالات متحده و چین است که در یک سو ارزش‌های دموکراسی و حقوق بشر و در سوی دیگر اصل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی قرار دارد. تایوان، که پکن آن را یک استان جدایی‌طلب می‌داند، حساس‌ترین و خطرناک‌ترین نقطه اشتعال است؛ آمریکا با فروش تسلیحات و حمایت‌های دیپلماتیک از این جزیره دموکراتیک، اصل «چین واحد» پکن را به چالش می‌کشد. در هنگ کنگ، تصویب و اجرای قانون امنیت ملی توسط چین از دیدگاه آمریکا به مثابه نابودی اصل «یک کشور، دو سیستم» و سرکوب آزادی‌های مدنی تلقی می‌شود. در منطقه سین کیانگ نیز، اتهامات گسترده علیه پکن مبنی بر نقض حقوق بشر، کار اجباری و حتی «نسل‌کشی» علیه جمعیت مسلمان اویغور، منجر به وضع تحریم‌های متعدد از سوی واشنگتن شده

است. این سه حوزه برای چین خطوط قرمز حاکمیتی و غیرقابل مذاکره محسوب می‌شوند و برای آمریکا، نماد تعهد به ارزش‌های لیبرال و مقابله با اقتدارگرایی فزاینده چین هستند و به همین دلیل، زمینه مصالحه در آن‌ها بسیار محدود است.

4- دریاهای جنوبی و شرقی چین

از دیگر حوزه‌های مورد اختلاف چین و آمریکا، دریاهای جنوبی و شرقی چین است دولت چین بر منطقه وسیعی از دریای جنوبی و دریای شرقی چین ادعای حاکمیت دارد که بخشهایی از آن مورد ادعا و یا تحت حاکمیت موثر دیگر کشورهای منطقه قرار دارند. چین یک منطقه دفاع هوایی در دریای شرق چین اعلام کرده که مورد اعتراض ژاپن و آمریکا قرار گرفته است آمریکا همچنین در خصوص جزایر مورد اختلاف در دریای جنوبی چین هم موضع گیری های تندتری علیه پکن اتخاذ کرده است. آمریکا تردد در دریاهای جنوبی و شرقی چین را حق خود می داند و بر تردد کشتیرانی آزاد در این دریاها اصرار دارد چین هم معتقد است آمریکا به بهانه آزادی کشتی رانی ناوهای جنگی خود را به آب های دریای جنوبی اعزام می کند و این عملکرد آمریکا تهدید جدی برای صلح و ثبات منطقه است. (Ikenberry, G. John, 2016)

منطقه چین جنوبی به دلایل مختلف از جمله منابع انرژی و قرار داشتن در مسیر حمل و نقل، برای کشورهای شرق آسیا به ویژه چین از اهمیت بسیاری برخوردار است، دریای جنوبی چین بخشی از اقیانوس آرام است که مساحتی در حدود سه و نیم (3.5) میلیون کیلومتر مربع از سنگاپور تا تایوان را در بر می‌گیرد و بعد از پنج اقیانوس جهان، بزرگترین منطقه دریایی است که صدها جزیره کوچک را در بر گرفته است این دریاها در حال حاضر یکی از موارد اصلی اختلاف پکن و واشنگتن است. (<https://www.irna-ir>)

مناقشات در دریاهای جنوبی و شرقی چین به عرصه اصلی نمایش قدرت نظامی و رقابت ژئوپلیتیک مستقیم میان آمریکا و چین تبدیل شده است. چین با استناد به نقشه‌های تاریخی و ترسیم «خط نه خط تیره»، ادعای حاکمیت بر بخش اعظم دریای جنوبی چین را دارد و با ساخت جزایر مصنوعی و نظامی‌سازی آن‌ها، به دنبال تثبیت کنترل خود بر این آبراه استراتژیک و سرشار از منابع است. این اقدامات چین با ادعاهای ارضی چندین کشور همسایه از جمله فیلیپین، ویتنام و مالزی در تضاد قرار دارد. ایالات متحده با رد ادعاهای چین، خود را مدافع «آزادی ناوبری» و قوانین بین‌المللی دریاها معرفی می‌کند و به طور منظم با اعزام ناوهای جنگی خود تحت عنوان عملیات آزادی ناوبری (FONOPS)، حاکمیت ادعایی چین را به چالش می‌کشد. این رویارویی نظامی نزدیک، که در دریای شرقی چین نیز بر سر جزایر مورد مناقشه با ژاپن جریان دارد، ریسک یک درگیری تصادفی یا محاسبه اشتباه را به شدت افزایش داده و این منطقه را به یکی از محتمل‌ترین کانون‌های بحران نظامی بین دو قدرت بزرگ جهانی تبدیل کرده است.

اختلافات چین و آمریکا، حقوق بین الملل و راهکارها:

اختلافات تجاری، مسائل فناوری، اپیدمی کووید ۱۹ و نقض حقوق بشر در چین از جمله موضوعاتی هستند که به روابط دو کشور آمریکا و چین آسیب رسانده است و در این حوزه ها طرفین دچار چالش اساسی هستند، به لحاظ نقش واهمیتی که این دو قدرت بزرگ در نظام بین الملل و تأثیری که بر حقوق بین الملل دارند به حل و فصل اختلافات شان از منظر حقوق بین الملل می پردازیم.

1 - سلامت جهانی

با وقوع بحران کرونا، مقررات و اصول حقوق بین‌الملل به‌ویژه در زمینه سلامت جهانی، در محور اختلافات میان چین و آمریکا قرار گرفت. مقررات بین‌المللی سلامت (IHR 2005) مهم‌ترین چارچوب حقوقی بین‌المللی برای مدیریت بیماری‌های واگیر و همکاری بین دولت‌هاست و تکالیفی برای دولت‌ها تعیین نموده است. طبق ماده 6 و 7 مقررات، دولت‌ها ملزم‌اند اطلاعات مربوط به شیوع بیماری‌های خطرناک را سریعاً و با شفافیت به سازمان جهانی بهداشت مخابره کنند. آمریکا معتقد بود چین در اطلاع‌رسانی اولیه کوتاهی و مقررات بین‌المللی بهداشت را نقض کرده است. منابع آمریکایی همچنین به ماده 9 استناد می‌کردند که به سازمان بهداشت جهانی امکان پیگیری اطلاعات غیررسمی (مثلاً از رسانه‌ها یا منابع پزشکی) را می‌دهد، حتی اگر دولت میزبان همکاری کافی نداشته باشد.

در مقابل، چین همواره بر حفظ تمامیت ارضی و لزوم پرهیز از “سیاسی‌سازی بحران” و مداخله در امور داخلی تأکید می‌کرد. با این حال، الزام به اصل عدم ایجاد ضرر (no-harm principle) و مفهوم خیر جمعی در حقوق عرفی بین‌الملل، دولت‌ها را موظف به همکاری، شفافیت و رفتار مسئولانه فراتر از مرزها می‌کند.

منشور سازمان ملل متحد نیز در بند سوم ماده 1 و ماده 55، همکاری جهانی برای تقویت بهداشت و رفاه همگانی را ارزش تلقی کرده و هر دو کشور (به عنوان اعضای دائم شورای امنیت) نسبت به پیروی از آن مسئول‌اند. در عمل، اختلاف میان چین و آمریکا، ضعف یا چالش‌های اجرایی حقوق بین‌الملل سلامت را برجسته ساخت. این وضعیت موجب شد مسائلی چون دسترسی آزاد به اطلاعات، ارسال تیم‌های تحقیقاتی بین‌المللی، و تعیین منشأ ویروس به موضوعات ژئوپلیتیکی تبدیل شوند.

در نهایت، بحران کرونا نشان داد تحقق اهداف و تکالیف مندرج در مواد حقوق بین‌الملل سلامت جهانی بدون همکاری عملی و اعتماد متقابل میان دولت‌ها (خصوصاً قدرت‌های کلیدی مانند آمریکا و چین) دشوار است. این تجربه ضرورت تقویت ضمانت اجرا و شفافیت را برای آینده حکمرانی سلامت در نظام بین‌الملل به‌وضوح نمایان ساخت.

2- مالکیت معنوی:

مالکیت معنوی یکی از حساس‌ترین و چالش‌برانگیزترین حوزه‌ها در روابط بین‌الملل، به‌ویژه در روابط چین و آمریکا است. در حقوق بین‌الملل، مدیریت و حمایت از حقوق مالکیت معنوی عمدتاً بر اساس کنوانسیون‌های بین‌المللی همچون کنوانسیون پاریس (1883) برای حمایت از مالکیت صنعتی و کنوانسیون برن (1886) برای حمایت از آثار ادبی و هنری و مهم‌تر از آن توافق‌نامه جنبه‌های تجاری حقوق مالکیت معنوی سازمان تجارت جهانی صورت می‌گیرد.

توافق‌نامه تریپس کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی – از جمله چین و آمریکا – را ملزم می‌کند حداقل‌هایی از حمایت قانونی از حقوق مالکیت معنوی شامل ثبت اختراع، علائم تجاری، کپی‌رایت و اسرار تجاری را در قوانین داخلی خود لحاظ نمایند (مواد 1 الی 41 این توافق‌نامه). در این توافق‌نامه همچنین بر اجرا، پیگیری قضایی داخلی و جبران خسارت در صورت نقض این حقوق تأکید شده است.

در روابط دوجانبه، آمریکا بیشترین انتقاد را به ضعف نظام مالکیت معنوی در چین وارد کرده و چین را به نقض گسترده حقوق اختراع، کپی‌رایت، مهندسی معکوس و سرقت فناوری متهم نموده است. آمریکا طبق مواد تریپس از جمله مواد 41، 42 و 61، معتقد است چین باید سازوکارهای موثرتری برای تأمین حقوق دارندگان مالکیت معنوی ایجاد کند و با نقض کنندگان برخورد سخت‌گیرانه‌تری داشته باشد. این اختلافات به تهدید اعمال تعرفه‌های تجاری، پیگیری اختلافات در هیأت حل‌وفصل اختلافات سازمان تجارت جهانی و حتی تحریم شرکت‌های فناوری چینی (مانند هواوی) انجامیده است.

در مقابل، چین ضمن تقویت نسبی نظام مالکیت معنوی خود (به ویژه طی دو دهه اخیر) معتقد است بسیاری از ادعاهای آمریکا رنگ و بوی سیاسی داشته و همواره بر ضرورت انتقال دانش و فناوری برای توسعه کشورش تاکید دارد. با این حال، فشارهای بین‌المللی، تصویب قوانین جدید داخلی و مشارکت در موافقت‌نامه‌های چندجانبه باعث شده نظام مالکیت معنوی چین به تدریج به معیارهای بین‌المللی نزدیک شود.

در مجموع، مالکیت معنوی از منظر حقوق بین‌الملل، هم ابزاری برای حمایت از خلاقیت و نوآوری و هم ابزار چانه‌زنی اقتصادی و سیاسی میان دولت‌هاست. اختلافات چین و آمریکا در این حوزه نشان‌دهنده اهمیت پیوستن و پایبندی عملی دولت‌ها به معاهدات بین‌المللی و ضرورت وجود سازوکارهای موثر حل اختلاف در نظام بین‌الملل است. نقش مالکیت معنوی به ویژه در حوزه‌های فناوری، دارو، اقتصاد دیجیتال و اختراعات، همچنان در صدر چالش‌های روابط آمریکا-چین باقی مانده و آیین‌های از رقابت قدرت‌های بزرگ در عصر جهانی شدن به شمار می‌رود.

تقویت همکاری‌های، منطقه‌ای چندجانبه و بین‌المللی در زمینه علم، فناوری، نوآوری و دسترسی به آن‌ها همچنین تقویت اشتراک دانش بر اساس شرایط توافق شده دو جانبه، از جمله از راه هماهنگی بهینه‌شده میان سازوکارهای موجود، به ویژه در سطح سازمان ملل متحد و از راه سازوکار جهانی تسهیل فناوری را درپیش گیرند. در کشورهای در حال توسعه ابزارهای اجرایی مربوط به فناوری و نوآوری و همچنین انتقال فناوری با شرایط خوب و مورد توافق طرفین صورت گیرد. حمایت مالی، ظرفیت سازی و انتقال دانش فنی برای فعالیت‌های علمی و ابزارهای اجرایی مربوط به ظرفیت سازی مؤثر و هدفمند به منظور حمایت از برنامه‌های ملی و ارتقاء فناوری جهانی رقم بزنند.

3- حقوق بشر دوستانه

در حالی که در دیدگاه غرب «حقوق بشر در اولویت به حفاظت فرد نسبت به سوء رفتار دولت» می‌پردازد، ولی در دیدگاه دولت چین، رفاه و کیفیت زندگی مردم مقدم بر حق آزادی افراد است. به دلیل همین تفاوت نگاه، آمریکا و حامیانش، چین را به نقض حقوق بشر و نسل‌کشی، نقض حقوق اقلیتها، محدود ساختن آزادی بیان و آزادی گردهمایی متهم و تحریم می‌نمایند چینی‌ها اعتقاد دارند که هژمونی آمریکایی یک مدل متناقض در سیاست جهانی است چراکه آمریکا در راستای منافع حقوق بشر رانقض می‌کند (xiaoning, 2012).

بر اساس مکتب انگلیسی آمریکا و چین بعنوان مسئولیت‌پذیرانی بزرگ بابت بهره‌گیری از سازوکارهای حقوقی و سیاسی موجب توسعه حکمرانی خوب³ و تحمیل تعهداتی بر سایر کشورها و تسهیل عضویت آنان در سازمان‌های بین‌المللی شوند و به تقویت همزیستی مسالمت آمیز و حفظ حقوق بشر و نظارت بر آن در جامعه بین‌المللی، همکاری مؤثر را به عمل آورند.

آنان بنا به مواد ۵۵ و ۵۶ منشور ملل، ضمن ترویج و توسعه حقوق بشر توجه ویژه به نهادهای مؤثر مانند کمیساری عالی حقوق بشر، شورای حقوق بشر داشته باشند، از نهادهایی همانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به عنوان ابزار تحقق حقوق بشر و در جهت شفاف سازی آن توجه شود. رعایت حقوق بشر مستلزم حکمرانی خوب است. مطابق ماده ۱۳ منشور ملل، نسبت به ترویج همکاری‌های بین‌المللی در راستای تحقق حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به ویژه نابرابری، تبعیض نژادی، نقض حقوق زنان و کودکان در جوامع توسعه نیافته اقداماتی بعمل آورند، همچنین در جهت برگزاری انتخابات دموکراتیک در این قبیل کشورها کمیسیون‌های نظارتی تشکیل داده، سایر کشورها را در امر همکاری با سازمان‌های جهانی حقوق بشر به ویژه کمیسیون مقام زن و یونیسفرا ترغیب نمایند. همچنین بابت‌گیری مشوق‌های اجتماعی و فرهنگی، اصلاحاتی در زمینه بهبود حقوق بشر و حاکمیت قانون و مبارزه با فساد، از طریق حل و فصل حقوقی و پیگیری کیفری بین

³ Good Governance

المللی در کشورهای در حال توسعه اقداماتی بعمل آورند، توسعه حقوق بشر مستلزم حکمرانی خوب است، طوری که ارزشهای بنیادی حقوق بشر با حکمرانی خوب ارتباط محکم و معناداری پیدا نموده است (قوام، 1400؛ 176).

در روابط چین و آمریکا، حقوق بشردوستانه غالباً به عنوان ابزار سیاسی یا دیپلماتیک برای فشار یا طرح انتقادات مورد استفاده قرار می‌گیرد. آمریکا به عنوان یکی از تاثیرگذارترین قدرت‌های جهانی، همواره عملکرد چین را در زمینه‌هایی مانند رفتار با اقلیت‌ها (به ویژه اویغورها در منطقه سین‌کیانگ)، وضعیت تبت، هنگ‌کنگ و بازداشت‌های اعمال‌شده در قالب شرایط اضطراری، زیر سوال برده و خواستار رعایت اصول حقوق بشردوستانه و حقوق بشر شده است. هرچند حقوق بشردوستانه به طور سنتی ویژه شرایط مخاصمه مسلحانه است، اما بسیاری از اصول انسانی آن با حقوق بشر همپوشانی دارد و در مناقشات داخلی یا بین‌المللی قابلیت استناد دارد.

از دید حقوق بین‌الملل، هم چین و هم آمریکا متعهد به اجرای کنوانسیون‌های ژنو و پروتکل‌های مربوطه هستند. ماده 1 مشترک تمامی کنوانسیون‌های ژنو دولت‌ها را متعهد می‌کند که نه تنها خود به این مقررات عمل کنند، بلکه اجرای آن را توسط دیگران نیز تضمین نمایند. به همین دلیل، آمریکا بارها چین را به مسئولیت‌هایش طبق همین ماده یادآور شده است. در مقابل، چین همواره غرب و به ویژه آمریکا را به استاندارد دوگانه و نوعی استفاده ابزاری از حقوق بشردوستانه برای پیشبرد منافع ژئوپلیتیک متهم کرده است. چین تاکید می‌کند که هرگونه مداخله یا انتقاد، باید همراه با احترام به اصل عدم مداخله در امور داخلی و اصل حاکمیت ملی باشد؛ اصولی که مورد شناسایی منشور سازمان ملل (به‌ویژه ماده 2) است. در نهایت، حقوق بشردوستانه از منظر حقوق بین‌الملل هم ابزار نظارت بین‌المللی و هم عرصه‌ای برای مناقشات سیاسی میان قدرت‌های بزرگ مانند چین و آمریکا است. تجربه روابط دو کشور نشان داده که وابستگی اجرای اصول حقوق بشردوستانه به اراده سیاسی و منافع ملی دولت‌ها، یکی از چالش‌های اساسی نظام بین‌الملل باقی مانده و ضرورت تقویت عینیت و ضمانت اجرای حقوق بشردوستانه را آشکار می‌کند.

4- جنگ تجاری، تعریف وقوانین :

روابط اقتصادی ایالات متحده و چین، که اساس بسیاری از تعاملات آنهاست، با تعهدات و اصول حقوق بین‌الملل اداره می‌شود. اصول تجارت آزاد، رفتار متقابل و عدم تبعیض، که در موافقت‌نامه‌های سازمان تجارت جهانی آمده است، روابط تجاری آنها را شکل می‌دهد. با این حال، اختلافات در مورد تعرفه‌ها، مالکیت معنوی و سیاست‌های تجاری، روابط تجاری آنها را متشنج می‌کند و سؤالاتی را در مورد انطباق با قوانین و مقررات بین‌المللی ایجاد می‌کند. از منظر حقوقی، رسیدگی به این اختلافات نیازمند مکانیسم‌های حل اختلاف، مذاکرات و تعهد به تضمین یک سیستم تجاری بین‌المللی عادلانه و برابر است.

مسائل مربوط به حقوق بشر در روابط بین ایالات متحده و چین، نگرانی‌های اخلاقی و حقوقی قابل توجهی را ایجاد می‌کند. ایالات متحده به‌طور مداوم از عملکرد چین در رابطه با حقوق بشر انتقاد کرده است و به موضوعاتی مانند رفتار با اقلیت‌ها، محدودیت‌های آزادی بیان و سرکوب سیاسی اشاره می‌کند. از منظر حقوقی، تعهدات چین بر اساس حقوق بین‌المللی بشر، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر و معاهدات حقوق بشر که چین عضو آن است، در مرکز این بحث قرار دارد. سؤالات مربوط به مداخله، حاکمیت و "مسئولیت حمایت" در تجزیه و تحلیل این اختلافات از منظر حقوق بین‌الملل مطرح می‌شود. روابط ایالات متحده و چین از منظر حقوق بین‌الملل، ترکیبی پیچیده از توافق، رقابت و تشنج است. با رعایت تعهدات معاهده، اصول حقوق بین‌الملل عرفی و مکانیسم‌های حل اختلاف، می‌توان به حل این اختلافات کمک کرد. تعهد

به یک سیستم مبتنی بر قوانین، احترام به حاکمیت و تعهد به همکاری مسالمت‌آمیز، برای حفظ یک رابطه باثبات و سازنده بین این دو بازیگر مهم در صحنه جهانی ضروری است.

چگونگی حل و فصل اختلافات آمریکا و چین از منظر حقوق بین الملل

حل و فصل اختلافات میان ایالات متحده آمریکا و چین از منظر حقوق بین الملل، پیش از هر چیز مستلزم بازگشت به اصول بنیادین مندرج در منشور ملل متحد، به‌ویژه ضرورت حل مسالمت‌آمیز منازعات و اجتناب از توسل به زور است. در این چارچوب، حقوق بین الملل مجموعه‌ای از ابزارها شامل مذاکره، میانجی‌گری، سازش و داوری را پیشنهاد می‌دهد که می‌تواند از تشدید تنش‌ها به سمت برخوردهای سخت جلوگیری کند. با توجه به جایگاه هر دو کشور به عنوان اعضای دائم شورای امنیت، مسئولیت حقوقی آن‌ها در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی دوچندان است و هرگونه اقدام یک‌جانبه باید در توازن با تعهدات چندجانبه‌گرایی قرار گیرد. رویکرد حقوقی ایجاب می‌کند که طرفین به جای تفسیرهای ابزاری از قواعد، به سمت نوعی دیپلماسی حقوقی حرکت کنند که در آن مشروعیت اقدامات بر اساس انطباق با هنجارهای شناخته شده جهانی سنجیده شود. این فرآیند نه تنها به کاهش اصطکاک‌های مقطعی کمک می‌کند، بلکه بستری برای پیش‌بینی‌پذیری رفتارهای استراتژیک در نظام بین‌الملل فراهم می‌آورد تا از فروپاشی نظم قاعده‌مند فعلی و بازگشت به دوران هرج‌ومرج جلوگیری شود، چرا که هر دو قدرت به رغم رقابت، نیازمند یک محیط پایدار برای تداوم حیات اقتصادی خود هستند.

در حوزه اختلافات تجاری و اقتصادی که ستون اصلی تنش‌های دو کشور را تشکیل می‌دهد، بازسازی و تمکین به مکانیسم‌های حل اختلاف سازمان تجارت جهانی تنها راهکار حقوقی پایدار محسوب می‌شود. علیرغم بحران در رکن تجدیدنظر این سازمان، حقوق بین الملل اقتصادی همچنان چارچوبی را ارائه می‌دهد که می‌تواند مانع از جنگ‌های تعرفه‌ای بی‌رویه و اقدامات تلافی‌جویانه خارج از ضابطه شود. همان‌طور که پاولین در سال دو هزار و بیست و سه در تحلیل‌های اخیر خود اشاره کرده است، بحران در سیستم حل اختلاف سازمان تجارت جهانی نیازمند تعامل راهبردی قدرت‌های بزرگ برای جلوگیری از تکه‌تکه شدن حقوق بین الملل اقتصادی به بلوک‌های منطقه‌ای رقیب است. بر این اساس، حل و فصل این اختلافات نیازمند آن است که هر دو قدرت از استناد بی‌رویه به استثنائات امنیت ملی برای نقض تعهدات تجاری خودداری کرده و به سمت تدوین پروتکل‌های دوجانبه جدیدی حرکت کنند که میان رقابت ژئوپلیتیک و الزامات تجارت آزاد توازن برقرار کند. این امر مستلزم آن است که حقوق بین الملل به عنوان داوری نهایی در تعیین مرز میان امنیت ملی و حمایت‌گرایی اقتصادی عمل کرده و از ابزاری شدن قواعد تجاری توسط هر یک از طرفین جلوگیری نماید.

در خصوص تنش‌های دریایی، به‌ویژه در مناطق راهبردی آبی، حل و فصل اختلافات تنها از طریق تفسیر دقیق و متعهدانه کنوانسیون حقوق دریاهای میسر است که به عنوان قانون اساسی اقیانوس‌ها شناخته می‌شود. اگرچه تفسیرهای متفاوتی نسبت به آرای دیوان‌های داوری وجود دارد، اما حقوق بین الملل دریاهای همچنان چارچوبی بی‌بدیل برای تعریف مناطق دریایی و حقوق ناوبری ارائه می‌دهد که می‌تواند از تقابل نظامی جلوگیری کند. برای خروج از بن‌بست فعلی، طرفین باید بر سر یک کد رفتاری الزام‌آور به توافق برسند که بر مبنای رویه‌های قضایی بین‌المللی تنظیم شده باشد و حقوق تاریخی را در کنار قواعد مدرن حاکمیتی تعریف کند. حقوق بین الملل در اینجا نقش تنظیم‌گر را ایفا می‌کند تا از تبدیل ادعاهای حاکمیتی به برخوردهای فیزیکی در دریا جلوگیری نماید؛ این مسیر مستلزم پذیرش این واقعیت است که هیچ قدرتی فراتر از قواعد موضوعه دریاهای نیست و ثبات در آبراه‌های استراتژیک تنها از طریق احترام به آزادی ناوبری تأمین می‌شود. در واقع، حل و فصل این بخش از اختلافات نیازمند عبور از رویکردهای قدرت‌محور به سمت پذیرش نُرم‌های مدرن حقوقی است که برابری حقوقی دولت‌ها را در پهنه‌های آبی تضمین می‌کند.

در لایه‌های نوظهور مانند امنیت سایبری و هوش مصنوعی، که خلأ قانونی در سطح بین‌المللی مشهود است، حل و فصل اختلافات نیازمند تدوین هنجارهای رفتاری مسئولانه و معاهدات جدید بین‌المللی است. فقدان یک معاهده جامع جهانی در حوزه فضای مجازی باعث شده تا هر دو کشور به اقدامات تلافی‌جویانه دست بزنند که این امر ثبات زیرساخت‌های جهانی را به شدت تهدید می‌کند. در این زمینه، همان‌طور که اشتاینبرگ در سال دو هزار و بیست و چهار در بررسی رقابت قدرت‌های بزرگ مطرح می‌کند، حقوق بین‌الملل باید فراتر از حاکمیت کلاسیک حرکت کند تا بتواند به ماهیت فرامرزی تهدیدات دیجیتال و خطرات مشترک سیستم‌های تسلیحاتی خودمختار در یک جهان دوقطبی پاسخ دهد. لذا، ایجاد گروه‌های کاری مشترک حقوقی و توافق بر سر ممنوعیت حمله به زیرساخت‌های حیاتی، گام‌های حقوقی ضروری هستند که می‌توانند از تسلیحاتی شدن کامل فضای مجازی جلوگیری کنند. این رویکرد پیشگیرانه در حقوق بین‌الملل، از طریق ایجاد حقوق نرم و تفاهم‌نامه‌های فنی، می‌تواند به تدریج به سمت شکل‌گیری یک رژیم حقوقی سخت و الزام‌آور حرکت کند که امنیت دیجیتال را برای هر دو طرف تضمین نماید.

در نهایت، حل و فصل پایدار اختلافات آمریکا و چین مستلزم پذیرش تکثرگرایی حقوقی و اجتناب از تحمیل ارزش‌های یک‌جانبه به عنوان قواعد جهانی است که این امر تنها در سایه احترام به حاکمیت قانون محقق می‌شود. حقوق بین‌الملل به عنوان یک سیستم پویا، پتانسیل آن را دارد که تعارض میان یک قدرت تثبیت‌شده و یک قدرت نوظهور را از طریق ایجاد نقاط تعادل حقوقی مدیریت کرده و از بروز جنگ‌های ویرانگر جلوگیری کند. این امر تنها زمانی محقق می‌شود که هر دو کنشگر، حاکمیت قانون را نه به عنوان یک مانع برای منافع ملی، بلکه به عنوان تضمینی برای بقای خود در یک سیستم جهانی به هم پیوسته و پیچیده در نظر بگیرند. چشم‌انداز حقوقی نشان می‌دهد که اگرچه مسیر رسیدن به توافق‌های جامع دشوار است، اما هزینه‌های ناشی از خروج از نظم حقوقی بین‌الملل برای هر دو کشور بسیار سنگین‌تر از امتیازاتی است که در مذاکرات حقوقی واگذار می‌کنند. بنابراین، تقویت نهادهای داوری بین‌المللی، پایبندی به اصل وفای به عهد و استفاده از ظرفیت‌های دیپلماتیک برای اجماع‌سازی، تنها نقشه‌راهی است که می‌تواند رقابت این دو قدرت را مهار کرده و از وقوع یک آنارشی حقوقی در عرصه جهانی پیشگیری نماید.

پیامدها و راهکارهای جنگ تجاری در روابط آمریکا و چین :

جنگ تجاری بین آمریکا و چین نه تنها باعث خسارات اقتصادی برای دو کشور شده است بلکه همچنین تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم بر اقتصاد سایر کشورها دارد. تأثیر مستقیم جنگ تجاری منجر به کاهش فعالیت‌های تجارت بین‌المللی آن شده است در حالی که معاملات بین کشورها منابع ضروری برای ایجاد رفاه هستند. علاوه بر این، تأثیر مستقیم جنگ تجاری نیز می‌تواند بیکاری ایجاد کند در روابط آمریکا و چین، اثرات اختلافات تجاری و اختلافات غیر تجاری، اثرات هر دو نوع رویداد مشابه است، اما تأثیر اختلافات غیر تجاری به طور قابل توجهی بیشتر از اختلافات تجاری است. در اکثر موارد صنایع متأثر از اقدامات ایالات متحده، مستقیماً توسط این کشور تحریم می‌شوند، در حالی که صنایع متأثر از این اقدامات بیشتر مربوط به معیشت مردم چین است.

بنابراین، هنگام برخورد با روابط دوجانبه، دولت چین دولت در تلاش است به ثبات بازار سهام صنایع وابسته به معیشت مردم به ویژه املاک توجه بیشتری داشته باشد، به ویژه، زمانی که ایالات متحده علیه روابط دوجانبه عمل می‌کند، ما متوجه می‌شویم که زیست‌شناسی پزشکی و صنایع کالاهای سرمایه‌ای تحت تأثیر مثبت قرار می‌گیرند چرا که حرکات منفی ایالات متحده بیشتر صنایع (انرژی، غذا، نوشیدنی و دخانیات، کاربردهای کامپیوتری و صنایع بازار سرمایه) را تحت

تأثیر قرار می دهد. در حالی که تأثیر غیرمستقیم جنگ تجاری باعث تضعیف عملکرد اقتصادی در کانادا و کاهش صادرات انرژی خورشیدی در مالزی شده است. (Xin Gu, Weiqiang & Zhang, Sang Cheng, 2022:5).

اختلافات تجاری می تواند تأثیرات متفاوت داشته باشد، زیرا اثر ناشی از اختلاف تجاری ناهمگن است ممکن است درگیری تجاری بر بازار سهام آمریکا تأثیر مثبت گذارد. در حالی که تأثیرات منفی بر بازار سهام چین اثر منفی داشته باشد. نارضایتی امریکادر مورد فعالیت های تجاری چینی فراتر رفته است. جنگ تجاری سبب ازدست دادن کارایی مقررات بین المللی و سقوط ۴۰ درصدی تجارت جهانی و هرج و مرج اقتصاد جهانی خواهد شد. (Zhenjun, 2022, 10)

چین با اتخاذ توسعه صلح آمیز را نمی توان تهدیدی برای امنیت و صلح جهانی دانست و با پیگیری الگوی تعامل با آمریکا در جهت همکاری و استفاده از قابلیت های گسترده آمریکا در جهت توسعه بهره های فراوانی برده و آمریکا به لحاظ وابستگی متقابل تجاری به چین از منافع متقابل بهره خواهد شد. (ایکنبری، 1392).

جنگ تجاری، همچنین باعث تسریع روند تغییر در زنجیره های تامین جهانی شده است. بسیاری از شرکت ها، برای کاهش وابستگی به چین، در حال انتقال تولید خود به کشورهای دیگر هستند. این تغییر، می تواند فرصت هایی را برای کشورهای که قادر به جذب سرمایه گذاری های جدید هستند، ایجاد کند. با این حال، این تغییر، همچنین می تواند باعث ایجاد اختلال در اقتصاد جهانی و افزایش هزینه ها برای شرکت ها و مصرف کنندگان شود.

روی هم رفته، جنگ تجاری بین آمریکا و چین، فراتر از یک اختلاف ساده تعرفه ای، نمایانگر یک رقابت عمیق تر بر سر رهبری اقتصادی و فناوری در جهان است. این جنگ، پیامدهای گسترده ای بر اقتصاد جهانی، زنجیره های تامین، و روابط سیاسی بین المللی داشته است. تحلیل این پیامدها و ارائه راهکارهای مناسب، نیازمند درک عمیق از ریشه های این اختلاف و پویایی های حاکم بر روابط دو کشور است.

چشم انداز حل و فصل اختلافات آمریکا و چین از منظر حقوق بین الملل:

بسیاری روابط آمریکا و چین را مهمترین روابط دوجانبه از منظر تأثیرات و پیامدهای آن بر سیاست و نظام بین الملل دانسته و رفتارهای متغیر آنها را به صورت کاملاً حساب شده و عقلایی در چارچوب بازی و تاکتیک های سیاسی تلقی نمودند (فتاحی و دیگران، ۱۳۹۸). شی جین پینگ از بایدن به عنوان «دوست قدیمی خود» یاد کرده است. اما با این وجود تاکنون، در مورد مسائل تجاری، حقوق بشر و همچنین تایوان، هیچ نشانه ای دال بر ایجاد نوعی سازش یا حتی همگرایی به دست نیامده است. هم برای بایدن و هم برای شی جین پینگ، آینده ای پر از چالش های سیاسی سخت خواهد بود.

برای آمریکا، چالش اصلی این است که با نزدیک شدن به انتخابات میان دوره ای، تا آنجا که ممکن است به وضعیت نابسامان داخلی آمریکا سروسامان بدهد. با افزایش تورم، که با اختلالات زنجیره تامین و افزایش قیمت انرژی تشدید شده است، بایدن برای حفظ تسلط حزبش بر هر دو مجلس کنگره با چالش های مهمی مواجه است.

در میان همه این چالش ها، نه ایالات متحده و نه جمهوری خلق چین لزوماً خواهان رویارویی نظامی نیستند، اما هر دو طرف به وضوح در دفاع از آنچه طرفین به عنوان «منافع اصلی» خود می دانند، مصمم هستند. همچنین هیچ پیشرفتی از سوی طرفین در تعیین منشاء و درمان ویروس کوید 19 که جهان را در معرض نابودی قرار داده است، حاصل نشده است. روابط رو به افول سال های گذشته، بویژه تنش های اقتصادی میان چین و آمریکا، باعث شده است تا امیدها برای بهبود روابط دو کشور کاهش یابد، بنابراین چشم انداز روابط دو کشور هم اکنون مبهم هست و خوش بینانه به نظر نمی رسد (<https://www.scfr.ir>). مکتب انگلیسی توجه زیادی راصرف «گفتگوی دیپلماتیک» میان دولتها کرده است و درعین

حال متوجه این امر هست که دولتها معمولاً وسوسه می شوند از زور برای تحقق اهداف خود یا حل اختلافات مهم شان استفاده کنند، توجه ویژه ای به نهادهای بین المللی دارد و حقوق و قدرت را دو مؤلفه مهم روابط بین الملل می داند. (Burchil & Linklater, 2021, 159) بنابراین با نگاهی به تاریخ صد ساله اخیر و تجزیه تحلیل رفتار ابر قدرت ها نسبت به یکدیگر و جنگ تجاری بین طرفین ادامه دار به نظر می رسد، جنگی که بین دو ابر قدرت بر سر منابع مالی، پولی، منابع زیرزمینی و طبیعی، تکنولوژی و مدیریت جهانی است نتیجه این جنگ، آینده جهان را تعیین خواهد کرد. بر اساس مکتب انگلیسی طرفین هم از حقوق ویژه و هم قدرت برتر برخوردارند، حل و فصل اختلافات شان مستلزم تلاش برای نیل به توافق از طریق فرایند گفتگو است. آنان در زمینه های مختلف نشست های متعدد برگزار کنند و بر اساس فصل ششم منشور اختلافات راحل و فصل نمایند، پنجره ای جدید برای چهره ی جهانی مقبول از آنها خواهد بود.

روی هم رفته، روابط آمریکا و چین، با وجود همکاری های گسترده، همواره با اختلافات متعددی در زمینه های تجاری، حقوق بشر، امنیت سایبری، دریای چین جنوبی و تایوان همراه بوده است. حقوق بین الملل، مجموعه ای از قواعد و اصولی است که چارچوبی برای حل و فصل مسالمت آمیز این اختلافات ارائه می دهد. با این حال، اثربخشی این چارچوب، به اراده سیاسی و تعهد دو کشور به رعایت قوانین بین المللی بستگی دارد.

منابع حقوقی و اصول حاکم شامل منشور ملل متحد که اصل حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات را به عنوان یک الزام بین المللی مورد تاکید قرار می دهد (ماده ۲، بند ۳)، معاهدات دوجانبه و چندجانبه که چارچوب حقوقی برای روابط دو کشور فراهم می کنند و نقض این معاهدات می تواند منجر به اختلافات شود، و قواعد عرفی حقوق بین الملل است که شامل اصول حاکمیت، عدم مداخله، حسن نیت و مسئولیت بین المللی دولت ها است.

سازوکارهای حل اختلاف شامل مذاکره و دیپلماسی که رایج ترین و انعطاف پذیرترین روش برای حل اختلافات است و می تواند به صورت مستقیم بین مقامات دو کشور یا از طریق میانجی گری طرف ثالث انجام شود، میانجی گری و داوری که در صورتی که مذاکرات به نتیجه نرسد، می توان از آن استفاده کرد و داوری یک روش الزام آور است و تصمیمات داوران برای طرفین لازم الاجرا است، دیوان بین المللی دادگستری که رکن قضایی اصلی سازمان ملل متحد است و صلاحیت رسیدگی به اختلافات بین دولت ها را دارد اما رسیدگی به یک اختلاف در دیوان، مستلزم رضایت هر دو طرف است، و سازمان تجارت جهانی که سازوکاری برای حل اختلافات تجاری بین اعضا دارد.

نتیجه گیری

در بررسی نهایی چشم انداز حل و فصل اختلافات میان ایالات متحده آمریکا و چین از منظر حقوق بین الملل، می توان دریافت که این تقابل تنها یک رویارویی سیاسی یا اقتصادی ساده نیست، بلکه بازتابی از چالش های بنیادین در تفسیر و اجرای هنجارهای بین المللی در قرن بیست و یکم است. حقوق بین الملل به عنوان زبانی مشترک، تلاش دارد تا تعارضی میان یک قدرت تثبیت شده و یک قدرت نوظهور را در چارچوب قواعد موضوعه مدیریت کند، اما واقعیت این است که هر دو کنشگر با تفاسیر موسع از مفاهیمی چون «حاکمیت ملی» و «امنیت ملی»، گاهی کارآمدی نهادهای داوری را با چالش مواجه می کنند. چشم انداز پیش رو نشان می دهد که حقوق بین الملل نه به عنوان یک درمان قطعی، بلکه به عنوان یک بستر برای مهار تنش ها عمل خواهد کرد تا از فروپاشی نظم سیستماتیک جلوگیری شود. در این مسیر، پایبندی به اصول بنیادین منشور ملل متحد و پذیرش تکثرگرایی حقوقی می تواند مسیری برای کاهش هزینه های ناشی از یکجانبه گرایی فراهم آورد و طرفین را به سمت دیپلماسی حقوقی سوق دهد که در آن منافع ملی از مجرای قواعد حقوقی تعریف و پیگیری شوند.

از سوی دیگر، نقش سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه سازمان تجارت جهانی و دیوان‌های بین‌المللی در تعدیل این اختلافات بسیار حیاتی اما در عین حال با محدودیت‌های ساختاری روبروست. بحران در رکن تجدیدنظر سازمان تجارت جهانی و تمایل هر دو قدرت به استفاده از ابزارهای فراحقوقی مانند تحریم‌های یک‌جانبه یا محدودیت‌های صادراتی تحت لوای استثنائات امنیتی، نشان‌دهنده لرزان بودن پایه‌های حقوقی در حوزه تجارت بین‌الملل است. برای آنکه چشم‌انداز حل و فصل این اختلافات روشن باشد، بازسازی و اصلاح ساختارهای حقوقی بین‌المللی ضرورتی انکارناپذیر است تا بتوانند پاسخگوی نیازهای نوین اقتصادی و ژئوپلیتیک باشند. در حقیقت، حل و فصل پایدار نیازمند عبور از «حقوق قدرت» به سمت «قدرت حقوق» است، جایی که قواعد بر مبنای عدالت توزیعی و توازن قوا بازتعریف شوند تا هیچ‌یک از طرفین احساس نکند که نظم حقوقی موجود صرفاً ابزاری برای مهار پیشرفت یا تثبیت سلطه طرف مقابل است.

در حوزه‌های نوظهور مانند حقوق فضای سایبر، هوش مصنوعی و حقوق دریاها، اختلافات آمریکا و چین ابعاد پیچیده‌تری به خود می‌گیرد که فقدان معاهدات جامع بین‌المللی در این زمینه‌ها، خلأهای قانونی خطرناکی ایجاد کرده است. تفسیر متفاوت از کنوانسیون حقوق دریاها در دریای چین جنوبی نمونه‌ای بارز از برخورد دکترین‌های حقوقی است که در آن یکی بر «آزادی ناوبری» و دیگری بر «حقوق تاریخی و حاکمیت سرزمینی» تأکید می‌ورزد. حل این‌گونه اختلافات مستلزم تدوین رژیم‌های حقوقی جدید و منعطف است که بتوانند میان تکنولوژی‌های نوین و قواعد کلاسیک پیوند برقرار کنند. چشم‌انداز حقوقی در این بخش نشان می‌دهد که بدون دستیابی به یک توافق مبنایی بر سر کدهای رفتاری، اصطکاک‌های فنی به سرعت به بحران‌های حقوقی تبدیل می‌شوند که فراتر از روابط دوجانبه، کل جامعه جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و ثبات بین‌المللی را در مناطق استراتژیک به مخاطره می‌اندازند.

علاوه بر این، دیپلماسی حقوقی و استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز حل اختلاف مندرج در ماده ۳۳ منشور ملل متحد، از جمله مذاکره، میانجی‌گری و سازش، همچنان معتبرترین مسیر برای مدیریت این رقابت استراتژیک محسوب می‌شوند. اگرچه تمایل به استفاده از ابزارهای سخت‌افزاری ممکن است در کوتاه‌مدت جذاب به نظر برسد، اما هزینه‌های نقض فاحش حقوق بین‌الملل و از دست رفتن مشروعیت بین‌المللی، هر دو قدرت را به نوعی «رنالایسم حقوقی» سوق می‌دهد. در این چارچوب، حقوق بین‌الملل به عنوان یک سوپاپ اطمینان عمل می‌کند که از تبدیل رقابت به برخورد مستقیم جلوگیری می‌نماید. آینده این روابط بستگی به این دارد که آیا طرفین آمادگی دارند تا بخشی از مطالبات حداکثری خود را در پای میز مذاکرات حقوقی تعدیل کنند یا خیر؛ چرا که در سیستم حقوقی بین‌الملل، بقای نظم منوط به رعایت اصل «پایبندی به عهد» و احترام متقابل به حوزه‌های نفوذ تعریف شده در چارچوب قراردادهای بین‌المللی است.

در نهایت، نتیجه‌گیری می‌شود که چشم‌انداز حل و فصل اختلافات میان این دو کنشگر بزرگ در گرو گذار از تقابل‌های ایدئولوژیک به سمت همکاری‌های قاعده‌مند در بستر حقوق بین‌الملل است. اگرچه تضاد منافع در لایه‌های عمیق وجود دارد، اما نیاز متقابل به ثبات در بازارهای جهانی و مدیریت تهدیدات مشترک مانند تغییرات اقلیمی، می‌تواند به عنوان کاتالیزوری برای تقویت نهادهای حقوقی عمل کند. حقوق بین‌الملل در این میانه، نباید به عنوان یک مانع، بلکه باید به عنوان یک تسهیل‌گر برای یافتن نقاط اشتراک نگریسته شود که در آن قواعد بازی به جای اراده شخصی حاکمان، بر اساس معیارهای عینی و پذیرفته شده جهانی تنظیم شده‌اند. موفقیت در این مسیر نه تنها به اراده سیاسی واشینگتن و پکن، بلکه به توانایی جامعه بین‌المللی در حمایت از حاکمیت قانون و جلوگیری از تضعیف چندجانبه‌گرایی بستگی دارد تا در نهایت، صلح و امنیت بین‌المللی در سایه یک نظام حقوقی پایدار و پویا حفظ گردد.

منابع

استیو اسمیت (1398) *جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین*، جلد یک، مترجم: ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران موسسه فرهنگی مطالعات بین المللی ابرار معاصر .

استفانی لاوسون (1395) *نظریه های روابط بین الملل، رویکردهای متعارض به سیاست جهانی، مترجم: عبدالمجید سیفی*، تهران، نشر مخاطب.

سازمند، بهاره (1390) *سیاست خارجی قدرتهای بزرگ*. تهران انتشارات ابرار معاصر.

ضیایی بیگدلی، محمدرضا (1400). *حقوق بین الملل عمومی*، تهران، انتشارات وزیری.

کاتوزیان، ناصر (1400). *مقدمه علم حقوق و مطالعه آن در نظام حقوقی ایران*، گنج دانش، تهران.

کسینجر، هنری، (1397) *دیپلماسی آمریکا در قرن 21*. مترجم، فاطمه سلطانی یکتا، چاپ پنجم، تهران: انتشارات اطلاعات.

منشور سازمان ملل متحد (1400)، تدوین؛ سیدرضا موسوی، نوبت هشتم، تهران، انتشارات هزاررنگ.

Altman, Roger (2009). **The great crash, 2008: A geopolitical setback for the west**, Foreign Affairs, vol. 88, No. 1.

Bin Jia, Shasha Lia, Jie Yua,, Jun Maa, Jintao Tanga, Qingbo Wua, Yusong Tana, Huijun Liub, Yun Jic (2020). **Research on Chinese medical named entity recognition based on**

Bull, Hedley (1977). **The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics**. London: Macmillan

Buzan, Barry (2004). **From International to World Society? English School Theory and the Social Structure of Globalisation**. Cambridge: Cambridge University Press

collaborative cooperation of multiple neural network models, Journal of Biomedical Informatics 104 103395.

Cooperation risk of oil and gas resources between China and the countries along the Belt and Road, Energy 227 120445.

Dunne, Tim (2013). **International Society: From English School Theory to Global IR**. Cambridge: Cambridge University Press

Emerson Fernandes Marc, al , Diogo de Prince , Beatrice Zimmermann , Giovanni Merlin , Oscar Simões, (2020). Assessing global economic activity linkages: The role played by United States, Germany and China, Economia 21 , 38–56.

Feng Dai , Jijun Yang , Hao Guo , Huaping Sun , (2021). Tracing CO2 emissions in China-US trade: A global value chaina perspective, Science of the Total Environment 775-145701.

Frida Lia, Tao Zhanga, Qian Shab, Xin Peib, Yizhi song, chao li, (2020). Green Reformation of Chinese Traditional Manufacturing Industry Approach and Potential for Cooperation, Procedia Manufacturing 43, 285–292.

Friedberg, A. L. (2018). *A Contest for Supremacy: China, America, and the Struggle for Mastery in Asia*. W. W. Norton & Company.

Friedberg, Aaron L, (2005). The Future of U.S.-China Relations; Is Conflict Inevitable? International Security, Vol.30, No.2, Autumn.

Haass, Richard N. (2008). The age of nonpolarity: What will follow U.S dominance, Foreign Affairs, vol.87, No. 3.

Hurrell, Andrew (2007). On Global Order: Power, Values, and the Constitution of International Society. Oxford: Oxford University Press

in biosafety, Journal of Biosafety and Biosecurity 1, 76.

Jackson, Robert (2000). The Global Covenant: Human Conduct in a World of States. Oxford: Oxford University Press

Jacques deLisle (2021). When Rivalry Goes Viral: COVID-19, U.S China Relations, and East Asia, Winter | 46, Foreign Policy Research Institute .

Jiaqiang Yan , Yonghong Zhou, (2021) . May. Economic return to political support: Evidence from voting on the representation of China in the United Nations, Journal of Asian Economics 75 10132.

Kissinger, H. (2011). On China. Penguin Press.

Kissinger, Henry A. (2022). The future of U.S.-Chinese relations: Conflict is a choice, Not a necessity, Foreign affairs office of the secretary of defense (2012), Annual report to congress: Military and security developments involving the peoples republic of china (2012).

Laijun Zhao , Deqiang Li , Xiaopeng Guo, Jian Xue, Chenchen Wan, Wenjun Sun , (2021).

Layne, Christopher. (2008). China's Challenge to U.S Hegemony. Philadelphia: Current History.

Lida, Masafumi. (2021). China's shift; Global Strategy of the Rising power, Japan; The National Institute for Defence Studies.

Linklater, Andrew (2007). Critical Theory and World Politics: Citizenship, Sovereignty and Humanity. London: Routledge

Maaïke Okano-Heijmans , Wilhelm Vosse (2021). Promoting open and inclusive connectivity: The case for digital development cooperation, Research in Globalization 3 .100061.

Qiang Wang , Fuyu Zhang , (2021). What does the China's economic recovery after COVID-19 pandemic mean for the economic growth and energy consumption of other countries? Journal of Cleaner Production 295 ,126265.

Shengli Jiang , Yun Zhao, (2021). China's National Space Station: Opportunities, Challenges, and Solutions for International Cooperation, Space Policy 57 ,101439.

Shuanghong Zhang , Jihong Chen , Zheng Wan , Mingzhu Yu, Yaqing Shu , Zhijia Tan , Jiaguo, (2021). Challenges and countermeasures for international ship waste management: IMO, China, United States, and EU , Ocean and Coastal Management 213 , 105836.

Thomas Sattich , Duncan Freeman , Daniel Scholten , Shaohua Yan, (2021).Renewable energy in EU-China relations: Policy interdependence and its geopolitical implications,Energy Policy 156 , 112456.

Watson, Adam (1992). The Evolution of International Society: A Comparative Historical Analysis. London: Routledge

Wei Zhang a, Jun Yang , Pengfei Shen, Xuesong Li, Xingwu Wang,(2014). Potential cooperation in renewable energy between China and the United States of America,Energy Policy 75 , 403–409.

Xin Gu , Weiqiang Zhang, Sang Cheng,(2021).How do investors in Chinese stock market react to external uncertainty? An event study to the Sino-US disputes Pacific-Basin Finance Journal 68 ,julay 101614.

Xu Chen , Zhongshu Li , Kevin P. Gallagher , Denise L. Mauzerall,(2024). Financing carbon lock-in in developing countries: Bilateral financing for power generation technologies from China, Japan, and the United States,Applied Energy 300 , 117318.

Yusaku Nishimura , Bianxia Sun,(2024).President's Tweets, US-China economic conflict and stock market Volatility: Evidence from China and G5 countries☆ North American Journal of Economics and Finance 58 , Julay,101506.

Zbigniew Brzezinski,(2024). Strategic vision: America and the Crisis of Global power, Basic books.

Zheng Wan , Brian Craig ,(2023). Reflections on ChinaaeUS energy cooperation: Overcoming differences to advance collaboration,Utilities Policy 27 ,93e97.

Zhenjun Li,(2021).Experts from China and the United States call for enhanced cooperation

Zhi-Xue Zhang , Leigh Anne Liu , Li Ma,(2021).Negotiation beliefs: Comparing Americans and the Chinese,International Business Review ,100871.

Zhixun Huang , Yanlong Zhang , Feifei Wang , Wenzhi Cao ,(2023). Advancing a novel large-scale assessment integrating ecosystem service flows and real human needs: A comparison between China and the United States, State Key Laboratory of Marine Environmental Science, College of Environment and Ecology, Xiamen University, Xiamen, 361102, China,Journal of Cleaner Production,314,128022.march.

Dr. Zeinab Zarei: PhD Graduate in International Relations, Department of International Relations, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.Z.zarei2125@iau.ac.ir

Dr. Rahmat Haji Mineh:, Department of Law, ET.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Autor:Rahmat.Hajimineh@iau.ac.ir)

Abstract:

"The escalating disputes between the United States of America and the People's Republic of China, as the world's two preeminent powers, have assumed broad dimensions, encompassing various political, economic, security, and ideological spheres. The findings of this article indicate that international law, by providing legal frameworks and mechanisms, can play a pivotal role in managing and mitigating these tensions. Focusing on concepts such as sovereignty, non-interference, the peaceful settlement of disputes, and commitment to international treaties can offer strategies for de-escalating tensions and creating a basis for cooperation. At the same time, examining the role of international organizations, multilateral diplomacy, and the capacities of international arbitration and judicial adjudication demonstrates how these tools can be utilized to manage disputes and achieve sustainable agreements. Despite existing challenges, international law remains a vital instrument for regulating international relations and preventing the escalation of conflicts. Strengthening adherence to legal principles, developing dispute resolution mechanisms, and promoting dialogue and cooperation can contribute to reducing tensions and establishing a foundation for peaceful coexistence between the U.S. and China."

مقاله پیش از انتشار
غیر قابل اقتباس یا نشر